

Cultural Foundation of Metaphors of Love in Rumi's Works

Alireza Sha'banlu * 

Associate Professor of Persian Language and Literature,
Institute for Humanities and Cultural Studies. Tehran,
Iran

Abstract

Culture and its components play a very important role in creating mental structures and patterns of thought, speech, behavior, and actions of individuals in society as they form the collective identity and social personality of individuals in society. In particular, the beliefs and rituals of creation and resurrection are the foundation of most human beliefs, thoughts, speeches, and actions. Poets are the inheritors and carriers of culture and thought. Great and popular poets, such as Ferdowsi, Rumi, Sa'di, and Hafez, are the main mediators of the transmission of culture and the greatest architects of thought, speech, and action of not only Iranians but also many neighboring and even distant nations. We have no choice but to study ancient cultures, beliefs, and rituals to recognize our identity and the foundations of our thought. With the approach of cultural linguistics, this study examines the role of culture in the processing of love metaphors in Rumi's works to identify and introduce the function of love in the theory of Islamic mysticism and its cultural foundations and basic epistemological format. According to the analysis of metaphors of love, the main functions of love according to Rumi are life-giving, beauty (goodness), cultivation (liberation, shelter, and promotion), and agency in knowledge and connection to the truth. These functions are taken from Islamic culture, ancient Iranian culture, and Greek culture and are reflected in the metaphors of love.

Keywords: Metaphor, Love, Culture, Rumi.

* Corresponding Author: a.shabanlu@ihcs.ac.ir

- This paper is extracted from research project of the Institute for Humanities and Cultural Studies

How to Cite: Sha'banlu, A. (2023). Cultural Foundation of Metaphors of Love in Rumi's Works. *Literary Language Research Journal*, 1(1), 57-84. doi: 10.22054/JRLL.2022.66666.1014



بنیاد فرهنگی استعاره‌های عشق در آثار مولوی

علی‌رضا شهبانلو* ID
دانشیار زبان و ادبیات فارسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران

چکیده

فرهنگ و مؤلفه‌هایش از آن رو که سازنده هویت جمعی و شخصیت اجتماعی افراد جامعه است، نقشی مهم در ایجاد ساختارهای ذهنی، الگوهای اندیشگانی، گفتار، رفتار و کردار افراد جامعه دارد. به‌ویژه باورها و آیین‌های مربوط به آفرینش و رستاخیز بنیاد اکثر باورها، اندیشه‌ها، گفتارها و اعمال انسان‌ها است. شاعران و ارثان و ناقلان فرهنگ و اندیشه هستند و شاعران بزرگ و محبوب مانند فردوسی، مولوی، سعدی، و حافظ، نه تنها اصلی‌ترین واسطه‌های انتقال فرهنگی و بزرگ‌ترین معماران پندار، گفتار و کردار ایرانیان، که بسیاری از ملل مجاور و حتی دورند. برای شناخت هویت خود و بنیان‌های اندیشگانی خود ناگزیر از مطالعه فرهنگ، باورها و آیین‌های کهن هستیم. در این مقاله با رویکرد زبان‌شناسی فرهنگی نقش فرهنگ در پردازش استعاره‌های عشق در آثار مولوی بررسی شده است تا کارکرد عشق در نظریه عرفان اسلامی و مبانی فرهنگی و قالب معرفتی بنیادین آن شناسایی و معرفی گردد. از تحلیل استعاره‌های عشق دانسته می‌شود که کارکردهای عمده عشق از نظر مولوی عبارت‌اند از: حیات‌بخشی، زیبایی (خیر)، تزکیه‌کنندگی (رهانندگی)، پناه‌دهندگی و ارتقادندگی، و عاملیت در معرفت و وصل به حقیقت. این کارکردها از فرهنگ اسلامی، فرهنگ ایران باستان، و فرهنگ یونانی اخذ شده و در استعاره‌های عشق بازتاب یافته‌اند.

کلیدواژه‌ها: استعاره، عشق، فرهنگ، مولوی.

- این مقاله از طرح پژوهشی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی استخراج شده است.

* نویسنده مسئول: a.shabanlu@ihcs.ac.ir

۱. مقدمه

واژه «فرهنگ» در زبان فارسی معانی متعددی دارد، اما در این مقاله منظور مفهومی است که از واژه کالچر^۱ برداشت می‌شود یعنی «کلیت درهم بافته‌ای است شامل دانش، دین، هنر، قانون، اخلاقیات و هرگونه توانایی و عادت‌هایی که آدمی همچون عضوی از جامعه به دست می‌آورد» (آشوری، ۱۳۵۷: ۷۱). فرهنگ از آن رو که سازنده هویت جمعی انسان‌ها است، شخصیت اجتماعی آن‌ها را شکل می‌دهد، افراد انسانی در درون آن زاده و پرورده می‌شوند و اندیشه و شخصیتشان بر اثر آن مؤلفه‌های آن ساختار و سامان می‌یابد، بسیار مورد توجه افراد جامعه است. شاعران و نویسندگان از مهم‌ترین نگاهبانان و ناقلان فرهنگ و اندیشه هر ملت محسوب می‌شوند زیرا «شاعر درون سنتی کار می‌کند که تنها وارث آن سنت نیست بلکه این سنت را با تلاش فراوان به دست آورده است» (سعید، ۱۳۸۲: ۴۰). این کوشش در آموختن سنت (که در اینجا معادل فرهنگ است) و پاسداری از آن، موجب می‌شود که شاعران و نویسندگان بنیان اندیشه‌های خود را بر این سنت‌ها (یعنی فرهنگ: سنت‌ها و باورها) بنهند و آن‌ها را الگوی مناسبی برای مواجهه با مشکلات و برطرف کردن موانع در زندگی قرار دهند. برخی عناصر فرهنگی یا سنت‌ها اهمیت بیشتری دارند و سرچشمه دیگر باورها هستند.

با بررسی و ریشه‌یابی تاریخی اندیشه‌های بشری می‌توان گفت که اندیشه بنیادی همه انسان‌ها در هر زمانی مربوط به بنیادی‌ترین امور زندگی است یعنی اندیشه‌های مربوط به هستی و آفرینش. این اندیشه بنیادی مبنای تفکرات و اعتقادات بشر در دیگر امور مانند عشق، مرگ، عدل، خیر، زیبایی و نظایر این‌ها است. اگر نیک بنگریم می‌بینیم که بنیاد اندیشه‌های افلاطون و پیروانش همان نظریه مُثُل است که با استفاده از آن همه امور و مفاهیم را توجیه می‌کنند و شرح می‌دهند، یا بنیاد اندیشه ایرانیان اعتقاد به نورالانوار به عنوان اصل همه چیز است که به سایر حوزه‌های فکری و الگوهای شناختی نیز سرایت کرده است.

با توجه به محدودیت‌هایی که بعد از ظهور اسلام در رشد برخی هنرها مانند نقاشی، پیکرتراشی و هنرهای نمایشی برای بیان مفاهیم به‌ویژه مفاهیم اسلامی پیدا شد؛ روابط

عاطفی انسانی، عشق‌ها و جنگ‌ها فقط در هنرهای زبانی مانند شعر و داستان‌نویسی نمود یافتند و آثار زبانی و نوشتاری محمل مناسبی برای انتقال عناصر فرهنگی و گنجینه اساطیر و اندیشه‌ها شدند. یکی از گونه‌های ادبی که بنیادش بیش از دیگر گونه‌ها بر اندیشه و تفکر است، ادبیات عرفانی است. این نوع ادبی از بدو پیدایش تا کنون در میان ایرانیان و فارسی‌زبانان اقبال ویژه‌ای یافته، و اغلب آثار نویسندگان و شعرای بزرگ فارسی در زمره آثار عرفانی قرار می‌گیرند. در آثار عرفانی مفاهیم خدا، عشق، مرگ و شناخت محور اصلی مباحث هستند که از کهن‌ترین مفاهیم جاری در ساحت زندگی انسانی و سپهر اندیشگانی وی محسوب می‌شوند. در ادبیات عرفانی مهم‌ترین موضوع و مقصد عرفان، شناخت خدا دانسته شده که به یاری عشق و از رهگذر مرگ میسر است. از این رو، برای شناخت دقیق نظریه عرفان‌گزیری جز شناخت ماهیت عشق و کارکردهای آن نیست.

مولوی مشهورترین شاعر و اندیشه‌ورز در جغرافیای ایران فرهنگی است که کوشیده تا موقعیت انسان را در جهان هستی بازنماید، مبدأ و معاد او را مشخص کند، و او را به شناخت دقیق خود نائل گرداند. وی در آثارش به‌ویژه مثنوی دو عنصر اساسی را در امر شناخت حق و اتصال به وی مؤثر دانسته است: یکی مرگ که راه رسیدن به خداست؛ و دیگری عشق که وسیله رسیدن عاشق به معشوق است. پیش از این در دو مقاله «منشأ قرآنی استعاره‌های مرگ در مثنوی مولوی» و «بنیاد اسطوره‌های استعاره مفهومی مرگ در مثنوی معنوی» مفهوم مرگ در آثار مولوی را کاویده‌ایم؛ اکنون در این مقاله با بررسی استعاره‌های عشق ضمن شناخت مفهوم عشق از منظر مولوی، نقش فرهنگ را در بازنمایی استعاری این مفهوم تبیین می‌کنیم.

۱.۱. چارچوب نظری و روش پژوهش

چارچوب نظری در این مقاله مبتنی بر نظریه شناختی استعاره است. از دید زبان‌شناسان شناختی «استعاره، سازوکاری شناختی است که از طریق آن یک قلمروی تجربی به‌طور تقریبی بر قلمروی تجربی دیگر نگاشت می‌شود به طوری که قلمروی دوم از طریق قلمروی اول درک می‌شود» (بارسلونا، ۱۳۹۰: ۱۰). لیکاف و جانسون معتقدند که بخش عمده‌ای از نظام مفهومی ما به شکل استعاری ساختار یافته است (لاکوف، ۱۳۹۵: ۱۷۳) یعنی فهم ما استعاری است یا استعاره در فرایند فهم شکل می‌گیرد، به همین دلیل «آن را استعاره

مفهومی در تقابل با استعارهٔ زبانی نامیدند» (راسخ مهند، ۱۳۹۳: ۵۶). استعاره‌های مفهومی از یک حوزهٔ مبدأ و یک حوزهٔ مقصد تشکیل شده‌اند که انطباق‌هایی میان آن‌ها وجود دارد. حوزه‌های مبدأ نوعاً عینی‌تر و مادّی‌تر، و در مقابل حوزه‌های مقصد نسبتاً انتزاعی‌ترند و توصیفشان دشوارتر است (کوچش، ۱۳۹۳: ۳۴).

۱. ۲. پیشینهٔ پژوهش

نظریهٔ استعارهٔ مفهومی و پژوهش‌های مبتنی بر آن در ایران و جهان چنان گسترده و شایع است که فهرست کردن همهٔ کتاب‌ها و مقالات در این موضوع خود کتابی جداگانه می‌شود. دربارهٔ عشق نیز مقالات و کتاب‌های ارزشمند بسیار است، اما در آثار اندکی حوزهٔ مفهومی عشق در متون عرفانی به‌ویژه آثار مولوی با رویکرد شناختی بررسی شده است که از آن جمله‌اند:

زرقانی و آیاد در «تطور استعارهٔ عشق از سنایی تا مولانا»، طرز تلقی سنایی، عطار و مولانا را از مفهوم کلیدی عشق بررسی کرده‌اند و کوشیده‌اند مشخص کنند که مفهوم عشق به‌عنوان کلیدی‌ترین اصطلاح عرفان در طول تاریخ چه تغییراتی را از سر گذرانده است (۱۳۹۳: ۴۳ - ۸۰).

اسلامی و همکاران (۱۳۹۸) در «تحلیل تطبیقی تصاویر بلاغی عشق، غم و مرگ در اشعار سهراب سپهری و مولوی» مشابهت دیدگاه سپهری به اندیشهٔ مولوی را در سه موضوع عشق، غم و مرگ نشان داده‌اند.

اسپرهم و تصدیقی استعارهٔ شناختی عشق را در مثنوی معنوی مولانا با هدف دستیابی به استعاره‌های کانونی عشق در مثنوی، و کشف دیدگاه مولوی دربارهٔ عشق بررسی کرده‌اند (۱۳۹۷: ۸۷ - ۱۱۴).

با آنکه عنوان این مقاله بسیار نزدیک به مقالهٔ حاضر است، اما در روش تحقیق، اهداف و نتایج کاملاً تفاوت دارند. اسپرهم و تصدیقی در پژوهش خود صرفاً در پی یافتن پرکاربردترین استعارهٔ عشق بوده‌اند که به استعارهٔ «عشق آتش است» رسیده‌اند؛ در حالی که نگارنده مقالهٔ حاضر می‌خواهد بنیادی‌ترین منبع تفکر مولوی دربارهٔ پرداخت استعاری

عشق را کشف و بیان کند. از سوی دیگر، نام‌نگاشت^۱ «عشق آتش است» خود نه تنها کلان استعاره عشق نیست بلکه بیان‌کننده یکی از منابع حسی برای پردازش اوصاف ناملموس معشوق، شاه و خداست، و از این جهت خود زیرنگاشت^۲ یا خرداستعاره از کلیدهای مفهومی «عشق معشوق است»، «عشق شاه است» و «عشق خداست» خواهد بود، چنانکه در مقاله حاضر خواهیم دید.

از دیگر آثار مرتبط با عشق به‌ویژه عشق عرفانی مقالات زیرند:

فرامرز قراملکی (۱۳۹۰) «چالش رازی و مولوی در عشق و دوستی» پژوهش‌نامه عرفان، س ۳ ش ۵: ۱۱۵-۱۳۵؛ رشیدآبادی و غلامحسین‌زاده (۱۳۹۲) «بازتاب وجوه عشق در مثنوی با رویکردی به درمانگری آن»، عرفان/اسلامی، س ۱۱، ش ۴۴: ۱۶۷-۱۷۹؛ محبی و همکاران (۱۳۹۲) «تأثیر عشق بر معرفت از دیدگاه مولانا»، پژوهش‌های معرفت‌شناختی (آفاق حکمت)، س ۲، ش ۵: ۱۲۵-۱۵۲؛ خادمی کولایی و بزرگی قلعه‌سری (۱۳۹۴) «بررسی تطبیقی مفهوم عشق نزد فلوطین و مولانا»، پژوهش‌های ادبیات تطبیقی، س ۳، ش ۱: ۱۴۳-۱۶۴؛ کاظم شیروودی و همکاران (۱۳۹۶) «جاودانگی عشق الهی با تکیه بر آیات قرآن در سروده‌های ابن‌فارض و مولوی» پژوهش دینی، ش ۳۵: ۸۶-۱۰۵.

۲. نقش فرهنگ در بازنمایی عشق در زبان مولوی

مولوی در خانواده‌ای مسلمان زاده، و در محیط چندفرهنگی آسیای صغیر بزرگ شد؛ جایی که فرهنگ‌های ایرانی و یونانی و اسلامی با هم درآمیخته شده و بر هم اثر می‌نهادند و با هم رویش و پویش می‌یافتند. به همین دلیل دیدگاه‌های عرفانی مولوی صرفاً متأثر از آموزه‌های اسلامی نیست، وی به اقتضای محیط زندگی و آموزش‌های مکتبی با اندیشه‌های رایج در آسیای غربی آشنا بوده است. به نظر می‌رسد یکی از منابع مولوی برای آشنایی با مفهوم عشق آثار ابوعلی سینا است. اندیشه‌های مولوی درباره روح و عشق، ساری و جاری بودن عشق در تمام موجودات، تأثیر عشق در گریز از نقصان و شرور و رسیدن به کمال و خیر، و عامل معرفت بودن عشق همان دیدگاه‌های ابوعلی سیناست. ابن‌سینا در رساله عشق، عشق را قوه ساری در تمام موجودات می‌داند و اشتیاق ذاتی و ذوق فطری و جبلی

1. Name of the mapping

2. Submapping.

موجودات را که سبب بقاء وجود آنهاست عشق می‌نامد (۱۳۸۸: ۴۰۶). وی از این نظر اخوان الصفا که «عشق اصل اساسی موجودات اعم از جاندار و بی‌جان است» پیروی می‌کند، و این نظر اخوان الصفا خود ریشه در مکتب نوافلاطونی دارد (آبراهاموف، ۱۳۸۸: ۳۴). مشابه این نظر که منشأ عشق الهی و وجود آن را جبری است، در ایران باستان نیز بوده است و پس از اسلام نیز ادامه می‌یابد (مدی، ۱۳۷۱: ۳۴).

۲. ۱. کارکردهای عشق در آثار مولوی

مولوی متناسب با بافتی که در آن دربارهٔ عشق سخن می‌گوید برای عشق کارکردها و اوصاف بسیاری برمی‌شمارد که از این قرارند: آموزنده و آموختنی، رهبر و یاریگر، روشنایی‌بخش، ارتقادهنده و تبدیل‌کننده، پناه‌دهنده و رهاننده، پاک، پالاینده، نابودگر، ازلی و ابدی، اصل همه چیز، حیات‌بخش، مقدس، رویدنی، چیره و سرکش، زیبایی، بخشنده، بزرگ و فراوان، پر نعمت و ثروت، جذاب، صید، گران‌بها، لذیذ، حامل، شجاع. همهٔ این کارکردها و اوصاف خرد قابل تجمیع در چهار کارکرد و ویژگی زیر است:

۲. ۱. ۱. عشق حیات‌بخش است

کارکردهایی چون ازلی و ابدی بودن، اصل همه چیز بودن، حیات‌بخشی، تقدس، قابل‌رویدنی، چیره و سرکش بودن را می‌توان از کارکردهایی دانست که لازمهٔ حیات‌بخشی است.

۲. ۱. ۲. عشق زیبا است

افلاطون زیبایی و خیر را یکی می‌دانست. از نظر وی «اشیایی وجود دارند که خیراند و به سبب همین تحسین انسان‌ها را برمی‌انگیزند و زیبا دانسته می‌شوند» (تاتارکیویچ، ۱۳۹۲: ۱۳۳). فلوطین نیز زیبایی حقیقی را با خیر یکسان می‌دانست (آبراهاموف، ۱۳۸۸: ۱۵)، اما از منظر توماس آکویناس «زیبایی جزئی از خیر و لفظی مشکک است» (بیردزلی و هاسپرس، ۱۳۹۸: ۲۲).

ما در اینجا بر اساس دیدگاه آکویناس زیبایی را جزئی از خیر محسوب کردیم و برخی اوصاف عشق مانند پر نعمت و ثروت، بزرگ و فراوان، جذاب، حامل، شجاع، گران‌بها، صید، لذیذ و بخشنده را ذیل زیبایی گنجانیدیم.

۲. ۱. ۳. عشق عامل تزکیه است

اوصافی چون رهاندگی، پناه‌دهندگی و ارتقادهندگی، پاکی و پالایندگی و نابودگری ذیل مقوله تزکیه‌کنندگی گنجانده می‌شود.

۲. ۱. ۴. عشق عامل معرفت است

کارکردهایی چون آموزنده و آموختنی، رهبری و یاریگری، و روشنایی‌بخشی را از مقوله معرفت‌بخشی دیده‌ایم.

۲. ۲. حوزه‌های مبدأ برای وصف عشق

مولوی برای بیان کارکردهای فوق از حوزه‌های مبدأ زیر بهره برده است: آتش (و متعلقاتش)، آفتاب (و متعلقاتش)، آب (و مترادفاتش) آموزگار، اژدها، اسب، استاد، اسرافیل، اکسیر، امام، امیر و ساریان، انار، ایمان، باب‌زن، باد، باز، باغ، بال و پر، براق، بهار، بهشت، بیماری بی‌درمان، پدر و مادر و برادر و خال و عم و دایه، پرنده، پلنگ، پهلوان، پیر، پیغامبر، تنق، تیغ (شمشیر)، جان، جلاد، جهان، جوشن‌گر، چراغ، چوگان‌باز، حصار، خدا، خرّمشاه، خرمن، خضر، خُم، خورش، خون، داس، دام، داوود، درخت، درس، دروگر، دزد، دلّاله، دمشق، دین، دیوانه، روز، زرگر، زمرد، زندان، زُهره، ساقی، سامری، سپاهی، ستاره، سدره‌المنتهی، سرا، سقا، سلیمان، سیل، شاه، شتر، شحنه، شراب، شکر، شمع، شهر، شیر، صبح صادق، صحرا، صیاد، صیقل، طاووس، طیب، عزرائیل، عسل، عصار، عصای موسی، عقاب، علی^(ع)، عتقا، عیسی، فرمانده، فلک، قاضی، قبله، قصاب، قلزم، قمارباز، قمار، قیصر روم، کان (معدن)، کرم، کشتی، کشور، کلیدساز، کنب، کوثر، کی‌قباد، گرمابه، گنج، لانه همای، لذت بی‌کرانه، ماه، مدرسه، مصر، مطرب، مغناطیس، موسی، میکده، نجار، نردبان، نهنگ، نور، نویسنده، هدیه، همای، یوسف.

از تحلیل و طبقه‌بندی داده‌های فوق به این نتیجه می‌رسیم که از نظر مولوی عشق دارای ویژگی‌های معشوق و شاه است یعنی به دو نام‌نگاشت «عشق معشوق است» و «عشق شاه است» می‌رسیم. از تحلیل اوصاف شاه و معشوق و تجمیع این دو نام‌نگاشت، به نام‌نگاشت «عشق خداست» می‌رسیم که کلان‌استعاره عشق در اندیشه مولوی است. خدا بودن عشق سابقه کهنی در اندیشه‌های بشری دارد. افلاطون در رساله فدروس عشق را زیباترین، فرخنده‌ترین، بهترین، جوان‌ترین و لطیف‌ترین خدایان می‌داند که در دل‌ها و جان‌های لطیف منزل می‌کند (۱۳۹۳: ۲۰۳ - ۲۵۲).

۳. منابع فرهنگی مولوی

منابع فرهنگی مولوی در پردازش مفهوم عشق و معرفی عشق با کارکردها و تصاویر فوق عبارت‌اند از: الف) دانش دینی (قرآن و حدیث و ... عرفانی؛ ب) اندیشه‌های اساطیری ایرانی و یونانی؛ ج) ساختارهای اجتماعی. در ادامه تأثیر این منابع فرهنگی را بر پردازش تصویری کارکردهای عشق در آثار مولوی بررسی می‌کنیم. نمونه‌هایی از استعاره عشق که در ذیل چهار نقش و کارکرد عشق آورده شده، نمونه‌هایی است که تأثیر منابع فرهنگی بر تصویرپردازی عشق در آثار مولوی را روشن تر و آشکارتر نشان می‌دهند.

۳. ۱. دانش دینی و عرفانی

یکی از مهم‌ترین منابع اندیشگانی مولوی دانش دینی اوست. وی در آغاز مثنوی کتابش را اصول اصول الدین خوانده که درباره کشف رمز و راز رسیدن به حق و یقین است (۱۳۸۲: ۳). به همین دلیل در مثنوی به تأثر از قرآن کریم بسنده نکرده و اثر خود را تفسیری از قرآن کریم و راه مبین اسلام معرفی کرده است. برخی بزرگان در تأیید گفتار وی، مثنوی را قرآنی به زبان فارسی دانسته‌اند که سخن منسوب به شیخ بهایی از مشهورترین سخنان درباره مثنوی است:

مثنوی معنوی مولوی هست قرآنی به لفظ پهلوی

افزون بر قرآن کریم، احادیث نبوی، حکایات و داستان‌های پیامبران نیز تأثیر زیادی در مثنوی و حکایاتش دارد و کتاب‌ها و مقالات بسیاری درباره تأثیر قرآن کریم و احادیث و تلمیحات دینی بر مثنوی نوشته شده‌اند.

۳. ۱. ۱. عشق حیات‌بخش است

پیش‌تر بیان شد که اندیشه‌ها و انگاره‌های مربوط به آفرینش اصلی‌ترین انگاره‌های بشر است که ابزار و الگوی اصلی وی برای شناخت هستی به شمار می‌رود. مولوی چون بسیاری از عرفا با استناد به حدیث «كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِياً فَاحْبَبْتُ أَنْ أَعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أَعْرَفَ» عشق را علت اصلی آفرینش و خلقت می‌داند:

گنج مخفی بد ز پری چاک کرد خاک را تابانتر از افلاک کرد
(۱۳۸۲: ۱۲۳)

و برای توصیف وجه حیات‌بخشی عشق از حوزه‌هایی چون آب حیات، خالق، آب، باران، کوثر، خون، خورشید، توتیا و صیح‌دم استفاده می‌کند. مولوی همگی این اوصاف را برای وصف حیات‌بخشی معشوق نیز به کار برده است. در این میان، آب بارزترین حوزه بیان‌کننده صفت حیات‌بخشی است. انتخاب آب هم منشأ تجربی دارد و هم منشأ ایدئولوژیک؛ اما به نظر می‌رسد منشأ ایدئولوژیک تأثیر بیشتری بر ذهن مولوی داشته است. بنابراین، باید دانش دینی وی را در انتخاب آب و عناصر مرتبط با آن مانند باران و کوثر، دخیل دانست. در قرآن کریم بارها گفته شده که خداوند با ارسال آب (باران) زمین مرده را زنده می‌کند. از آن جمله است: الحجر: ۲۲، البقره: ۲۲ و ۱۶۴، الانعام: ۹۹، العنکبوت: ۶۳، و

در گفتار دیگر عارفان ایرانی نیز از نقش حیات‌بخشی عشق سخن رفته است. میبیدی می‌نویسد: داود پیغامبر در مناجات خویش گفت: الهی... این خلق چرا آفریدی؟ و در وجود ایشان حکمت چیست؟ جواب آمد که یا داود: كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِياً فَاحْبَبْتُ أَنْ أَعْرَفَ... أَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرَفَ اشارت است که بناء معرفت بر محبت است (میبیدی، ۱۳۵۷: ۴۷۷/۶).

روزبهان بقلی عشق را ازلی و ابدی دانسته و آن را آب حیات نامیده است (۱۳۶۶: ۹۸).
سنایی نیز عشق را عمربخش می‌داند (۱۳۲۹: ۷۲۱).

۳. ۱. ۲. عشق زیبا است

مولوی چهره عشق را زیبا، لذت‌بخش و جذاب ترسیم کرده است که عاشقان را به سوی خود می‌کشد.

ای عشق چه زیبایی چه راوق و گیرایی
گر رفت زر و کیسه در کان زریم آخر
(۱۳۷۶: ۴۰۸)

از نظر مولوی، عشق معشوق است و معشوق زیباست و کان زیبایی است. زیبایی معشوق (خدا) از اصول عقاید عارفان است که هم منشأ دینی دارد که بر اساس روایات و احادیثی چون «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ» و «كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِياً فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرَفَ» پیدا شده است، و هم می‌تواند منشأ تاریخی و اسطوره‌ای داشته باشد که مولوی در کتب خوانده است. میبدی در تفسیر کُنْتُ كَنْزاً مَخْفِياً فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرَفَ می‌نویسد: «ذات و صفات منزّه داشتم عارف می‌بایست، جلال و جمال بی‌نهایت داشتم محب می‌بایست» (۱۳۵۷: ۳۸۷/۸).

۳. ۱. ۳. عشق عامل تزکیه است: نقش بزرگ عشق در سرایش مثنوی به ویژه اهمیت آن در پالایش آرایش‌های روح انسانی که از نیستان خویش جدا افتاده، در همان آغاز مثنوی آشکار است:

آتش عشق است کاندر نی فتاد جوشش عشق است کاندر میفتاد
هر که را جامه ز عشقی چاک شد او ز حرص و عیب کلسی پاک شد
(۱۳۸۲: ۵ - ۶)

وی در نمونه‌های دیگر نیز به طرق مختلف به عاملیت عشق در تزکیه روح، پالودگی نفس از زنگار مادی و دلبستگی‌ها به ماسوی‌الله سخن رانده و عشق را ارتقادنده عاشق، و عامل اتحاد عاشق و معشوق معرفی می‌کند. آتش مهم‌ترین عنصری است که مولوی برای بیان نقش عشق در تزکیه و تطهیر روح برگزیده است:

دوزخ اوصاف او عشق است و او سوخت مر اوصاف خود را مو به مو (۱۳۸۲: ۳۹۴)

ترکیب «آتش عشق با ۱۲۰ بار تکرار پر بسامدترین کاربرد آتش در سخن مولاناست» (امامی، عبدی مکوند، ۱۳۸۹: ۱-۱۴). البته مولوی در همه این ۱۲۰ مورد صفت پالایندگی را از آتش اخذ نکرده بلکه از دیگر اوصاف و کارکردهای آتش چون راهنمایی، روشنگری و حیات‌بخشی نیز برای بیان دیگر وجوه عشق بهره جسته است. اسپرهم و تصدیقی نیز دریافته‌اند که عشق ۲۶ بار به آتش مانند شده و پر بسامدترین استعاره عشق است و «در مثنوی مولانا آنجا که از عشق به آتش تعبیر شده جنبه سوزاندگی، تطهیر و پختن انسان خام و تبدیل او به انسانی کامل مد نظر است» (۱۳۹۷: ۸۷-۱۱۴).

استفاده از این استعاره در سخنان عارفان پیش از مولوی نیز نمونه‌هایی دارد که از آن جمله است سخنان عین‌القضات همدانی: «چون عنایت ازلی خواهد که مرد سالک را به معراج قلب در کار آرد، شعاعی از آتش عشق «نارالله الموقده الّتی تطّلع علی الأُفئده» شعله‌ای بزند، شعاعی بر مرد سالک آید مرد را از پوست بشریت و عالم آدمیت به در آرد» (۱۳۹۲: ۵۱).

احمد غزالی نیز عشق را مردم‌خوار می‌نامد و معتقد است عاشق قوت معشوق است (۱۳۵۹: ۲۹، ۳۲). روزبهان بقلی نیز در *عبر‌العاشقین* از این ویژگی عشق سخن می‌راند: «و در آن عشق از جیحون توحید بی قنطره عشق تو ما را گذر نیست» (۱۳۶۶: ۱۱).

۳. ۱. ۴. عشق عامل معرفت است

معرفت علت غایی عشق است و کارکردهای پیشین عشق حیات‌بخشی، زیبایی و تزکیه برای رسیدن به معرفت حق است. مولوی متأثر از آیات قرآنی «فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ» (بقره/۲) و «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (بقره/۳۱) عشق را درس، و خداوند را معلم درس عشق می‌داند و بدین گونه عشق را عامل معرفت معرفی می‌کند:

علت عاشق ز علت‌ها جداست عشق اصطربلاب اسرار خداست (۱۳۸۲: ۱۰)

بنابر تعبیر قرآنی «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» خداوند عاشق است و عشق از او آغاز می‌شود و در حدیث قدسی «كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًا فَاحْبَبْتَ أَنْ أُعْرَفَ» خدا خود را در مقام معشوق به عاشقان عرضه می‌کند، یعنی می‌شناساند. اصلی‌ترین نقش عشق در اغلب اندیشه‌های دینی، عرفانی و فلسفی نقش معرفت‌بخشی آن در خودشناسی و خداشناسی است و دیگر نقش‌ها و جوه عشق همگی در ذیل این مقوله می‌گنجند. در نزد مولوی نیز نقش معرفت‌بخشی عشق اصلی‌ترین نقش آن است. اگر مولوی عشق را درس می‌داند از این جهت است که به نظر وی «آدمی دفتری عظیم است در آن همه چیز مکتوب است» و «در سرشت آدمی همه علم‌ها در اصل سرشته‌اند (۱۳۹۳: ۲۸)؛ آموزگار اصلی خداست اما برای اینکه این علم به ظهور آید باید حجب و ظلمات که «این مشغولی‌های گوناگون است و تدبیرهای گوناگون دنیا و آرزوهای گوناگون» کنار رود و آدمی «آن علم را در خود بخواند» (همان: ۴۲).

عارفان پیش از مولوی نیز بدین جنبه عشق توجه کرده‌اند. عین القضاة می‌گوید: «خدای تعالی بی واسطه به قلم خود حقیقت این کار بر دل او ظاهر کرد، «كُتِبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانُ» عبارت از این بود و «عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» همین معنی بود» (۱۳۷۸: ۱۰۶). عارفان مسلمان آموزندگی عشق را از آیاتی چون «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (بقره / ۳۱)، «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» (مائده / ۵۴)، «كُتِبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانُ» (مجادله / ۲۲) «الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ» (الرحمن / ۲ و ۱)، «الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ، عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (علق / ۵ و ۴) «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ» (بروج / ۲۱ و ۲۲) و حدیث قدسی «كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًا فَاحْبَبْتَ أَنْ أُعْرَفَ» گرفته‌اند. نیز بر اساس آیاتی چون «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (نور / ۳۵)، «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» (زمر / ۶۹) عشق را به آفتاب مانند کرده‌اند تا روشنگری و معرفت‌بخشی آن را از وجهی دیگر نیز بنگرند.

۳.۲. اندیشه‌های اساطیری و فلسفه کهن ایرانی و یونانی

۳.۲.۱. عشق حیات‌بخش است

این ویژگی عشق، ناظر بر خدا بودن عشق است. اسطوره‌های آفرینش در اساطیر همه ملل از جمله ایران، آسیای غربی و یونان مبتنی بر ازدواج میان خدایان است. بر اساس

اندیشه‌های ایران باستان درباره آغاز آفرینش، «هورامزدا با همه آگاهی و بهی در بالاترین پایه در روشنی بی کرانه بود» (دادگی، ۱۳۸۰: ۳۴). هورامزدا اصل بنیادین است که آفرینش از آن پیدا شد؛ «آفرینشی که از بنابن سرشار شد یعنی از همان اصل اصیل صادر گشت و آفرینش عبارت است از یک نوع با هم بود و با هم ستیز روح و ماده؛ بنابن روشنایی با بنابن تاریکی» (پانوسی، ۱۳۸۱: ۵۴).

گفتیم که مولوی از عنصر آب و مشتقات و متعلقات آن مانند باران و کوثر برای بیان کارکرد حیات‌بخشی عشق بیش از سایر عناصر و حوزه‌ها استفاده کرده است. نقش حیات‌بخشی آب و باران و چیزهای مرتبط با این‌ها در اساطیر جهان به‌ویژه اساطیر منطقه بین‌النهرین و آسیای غربی نیز آشکارا دیده می‌شود، حیات‌بخشی آب و باران به واسطه ارتباط آن‌ها با آسمان است. در اندیشه‌های اساطیری اغلب ملل به‌جز مصریان، آسمان خدایی مذکر است و نقش پدر موالد سه‌گانه (جماد، گیاه، حیوان) را ایفا می‌کند و زمین مؤنث است و نقش مادری دارد. پدر نامیدن آسمان از سوی قدما به دلیل بارش باران و نزول آب از آسمان و باروری زمین بود. لذا استعاره‌هایی که در آن‌ها عشق به آب حیات، باران، سیل و دریا تشبیه شده است، نشان از تذکیر عشق دارد. از آن‌روی که عشق در اندیشه مولوی آب حیات و شراب دانسته شده، شراب هم طبق اندیشه‌های اساطیری همان افسره هوم یا آب حیات است که در اوستا «از نوشابه هوم با صفت دوردارنده مرگ یاد می‌شود و به نوشته بندهشن هوم سرور گیاهان است و در فرشکرد، بی‌مرگی را از او می‌آریند» (اوستا، ۱۳۸۴: ۱۰۸۶) می‌توان گفت که شراب نیز نماد تذکیر است. در اوستا نیز شراب به پدر جمشید منسوب است: «نام و صفات جمشید و پیکره‌ها و نقش‌هایی که بدو منسوب است، همگی شباهت او را با ایزد مهر تداعی می‌کند. در اوستا، جمشید پاداشی است که به پدرش ویونگهان (ویوسونت ودایی) در ازای افشردن هوم اعطا شده است و ویوسونت خود در هند علاوه بر اینکه نامش محتملاً با درخشیدن در پیوند است، مقامی شبه‌خدایی دارد و نماینده خورشید برخاسته در آسمان است. جمشید در هند پادشاه سرزمین مردگان است و در ایران ساکن و رجمکرد که سرزمینی بی‌مرگ است» (حق‌پرست، ۱۳۹۴: ۱۵۹ - ۱۷۷).

با عنایت به توضیحات فوق، احتمالاً برخاک ریختن شراب نه برای شادی ارواح مردگان و بهره بردن آنان، که تکرار عمل آفرینش یا باروری زمین با باران و آب آسمانی است.

۳. ۲. ۲. عشق زیبا است

افلاطون در رساله مهمانی از زبان آگاتون عشق را زیباترین، فرخنده‌ترین، بهترین، جوان‌ترین و لطیف‌ترین خدایان می‌داند که در دل‌ها و جان‌های لطیف منزل می‌کند. بزرگ‌ترین فضیلت عشق این است که به کسی از خدایان و آدمیان بد نمی‌کند و از کسی هم بدی را بر نمی‌تابد. عشق دادگستر، دلاور و خردمند است. عشق فنون پزشکی، تیراندازی و نویسندگی را به آپولون آموخت؛ و او نیز هنرمندی، آهنگری، بافندگی و حکومت را به خدایان آموخت. عشق زیباترین و بهترین خدایان و آفریننده همه زیبایی‌ها و نکویی‌ها است (۱۳۹۳: ۲۰۳ - ۲۵۲).

۳. ۲. ۳. عشق عامل تزکیه است

در نظر ایرانیان باستان «نفس که شور نور بی‌پایان را دارد با فروگذارند اندیشه و گفتار و کردار بد، در پی وصال اهورامزداست اما راه وصال از وهومنه (بهمن) می‌گذرد که البته اردیبهشت هم میانجی بهمن است» (جلیلی مقدم، ۱۳۹۱: ۴۱ - ۶۸). لذا عشق انسانی در اندیشه هرمزدی ریشه در گرایش و شوق نفس به سوی نور و روشنایی بی‌پایان را دارد و در نهایت با دوری از اندیشه، گفتار و کردار بد، تزکیه می‌شود و موجب وصال حق و معرفت به نور مطلق می‌گردد.

این اندیشه ایرانی به یونان رفته و افلاطون از آن بهره جسته و در رساله فدروس ضمن اثبات جاودانگی نفس بیان می‌دارد که هنگام هیبوط نفوس بر کالبدها، آن نفسی که از حقیقت جلوه بیشتری دیده است به صورت فیلسوف و هنرمند زاده می‌شود و بقیه نفوس نیز به ترتیب نزدیکی به حقیقت در کالبد دیگر انسان‌ها فرو می‌روند. ذهن مرد حکیم چون امور زندگی روزانه را خوار می‌شمارد، به اسرار کامل راه می‌جوید و کمال می‌یابد. کسی که اسرار نهان را می‌داند از دیدن چهره زیبایی که به خدا شبیه است، یاد زیبایی حقیقی در دلش زنده می‌شود و الهاماتی به دلش می‌رسد که او را عاشق می‌کند و در صورت

معشوق، جلوه خدا را می‌بیند. گرمایی غیرعادی بدنش را فرامی‌گیرد، بال‌ها شروع به رویدن می‌کنند و به بالا می‌روند و عاشق را از فیض آسمانی بهره‌مند می‌کنند (۱۳۹۲: ۷۵-۱۱۳).

۳.۲.۴. عشق عامل معرفت است

پیوند میان عشق و معرفت در کهن‌ترین اندیشه‌های بشری دیده می‌شود. در اندیشه مزدایی نیز اهورامزدا «نور محض است و هر چیزی که به او نزدیک‌تر باشد فروغ بیشتری دارد و هر چه که از آن دورتر باشد به همان نسبت تیره‌تر خواهد بود. نفس ناطقه هم که در تن قرار دارد از جنس نور است. معرفت نیز از جنس نور است. نفس که شور نور بی‌پایان را دارد با فروگذارند اندیشه و گفتار و کردار بد در پی وصال اهورامزداست، اما راه وصال از وهومنه می‌گذرد که البته اردیبهشت هم میانجی بهمن است» (جلیلی مقدم، ۱۳۹۱: ۴۱-۶۸). همان‌طور که می‌بینیم بنا بر حکمت خسروانی اهورامزدا که اصل همه چیز است، نوری بسیط است و «همه هستی‌های گوناگون نتیجه فیضان آن چشمه جوشان وجود بی‌منتهایی است که وراء مرز ادراک بشر است و همه آثار نیک از اوست» (بیانی، ۱۳۷۰: ۱۸۱). ظلمت و تاریکی جنبه عدمی دارد، موجودی برابر با نور و همسان با او نیست، بلکه عدم نور است. پس، عشق انسانی در اندیشه هر مزدی ریشه در گرایش و شوق نفس به سوی نور و روشنایی بی‌پایان دارد و در نهایت موجب وصال حق و معرفت به نور مطلق می‌شود.

شیخ اشراق که متأثر از اندیشه‌های مزدایی است، عشق را معلول معرفت می‌داند: «عشق خاص تر از محبت است ... و محبت خاص تر از معرفت است ... به عالم عشق که بالای همه است نتوان رسیدن تا از معرفت و محبت دو پایه نردبان نسازد» (۱۳۷۳: ۲۸۷).

ابن عربی زیبایی را سبب عشق معرفی می‌کند و مانند شیخ اشراق عشق را مبتنی بر شناخت می‌داند و می‌گوید: «اگر نبود شریعتی که اخبار الهی را بیاورد، هیچ کس خدا را نمی‌شناخت و هیچ مخلوقی او را دوست نمی‌داشت» (خراسانی، ۱۳۷۰: ۱۵۰۷/۴). مولوی مخالف با شیخ اشراق و ابن عربی، و موافق با افلاطون عشق را مقدم بر شناخت می‌داند و شناخت را مبتنی بر عشق قرار می‌دهد.

در آثار افلاطون عشق به عاشق موهبت درک معرفت واحد اعطا می‌کند (۱۳۹۳: ۲۰۳-۲۵۲)؛ عشق به روح گرفتار در کالبد انسانی بال و پر می‌دهد تا دگر بار به سوی حقیقت

بازگردد. نجات روح از زندان جسم و بازگشتش به موطن آسمانی خود «زمینه مشترکی است که هم در دیدگاه افلاطون و هم در آیین‌های سری باستان وجود دارد» (آبراهاموف، ۱۳۸۸: ۱۳).

از دیگر اوصاف لازمه معرفت بخشی عشق و متناسب با وصف آموزگاری آن، صفت چیرگی است که از اوصاف مهم عشق از نظر مولوی است. اگر عشق چنین وصفی نداشته باشد نمی‌تواند آموزگار و راهنما باشد، زیرا کارکردهای عشق بدون اینکه قهار و چیره و مسلط باشد، غیرممکن می‌گردد.

۳.۳. ساختارهای اجتماعی (به‌ویژه نظام خانقاه، مدرسه یا مراد و مریدی)
 ارسطو عشق را با نظام‌های سیاسی و نظام خانواده پیوند می‌دهد و معتقد است اشکال مشابه نظام‌های سیاسی را در خانواده نیز می‌توان یافت. ارتباط پدر با پسران به شکل حکومت پادشاهی شبیه است زیرا تأمین زندگی فرزندان وظیفه پدر است. ارتباط شوهر و زن به نظام آریستوکراسی^۱ شبیه است، مرد به سبب ارزش خاص خود بر زن فرمان می‌راند و حکومتش فقط در اموری است که صلاحیت آن‌ها را دارد و اموری که در حوزه صلاحیت زن است به او واگذار می‌کند. ارتباط برادران با یکدیگر شبیه نظام تیموکراتی^۲ است، میان آن‌ها برابری برقرار است به استثنای فرقی که از لحاظ سن با یکدیگر دارند. در هر یک از نظام‌های سیاسی نوعی دوستی وجود دارد که اندازه‌اش برابر با اندازه عدالت در آن نظام است. اندازه دوستی شاه و زیردستانش بسته به مقدار توجه شاه به رفاه زیردستان است. دوستی پدر با فرزندان نیز از همین نوع است و فقط از جهت نیکی‌هایی که به فرزندان می‌کند با دوستی شاه و زیردستان فرق دارد زیرا پدر علت وجود فرزندان است (ارسطو، ۱۳۷۸: ۳۱۶ - ۳۱۹).

در میان جامعه شبنانی و روستایی آریاها و ایرانیان، نظام سیاسی مبتنی بر سه گانه طبقاتی: کاهنان، جنگجویان و شبنان بود، نظام خانواده نیز بر پدرسالاری استوار بود (زرین کوب، ۱۳۷۷: ۱۸). این نوع حکومت در دوره هخامنشیان و پس از آن تا دوره معاصر نیز وجود

1. Aristocracy

2. Timocracy

داشت. «حکومت پادشاهی بر حسب ماهیتش پدرسالاری است ولی در نزد ایرانیان به عکس قدرت پدر شبیه قدرت استبدادی است و پسران در حکم بندگانند» (ارسطو، ۱۳۷۸: ۳۱۷). همان‌طور که می‌بینیم ساختار سیاسی در اکثر امور زندگی انسان‌ها اثر گذاشته و موجب همسان‌سازی ساختارهای اجتماعی با ساختار حکومت شده است. حکومت متناظری در سطحی پایین‌تر به نام خانواده دارد که در آن پدر در مقام حاکم و بقیه افراد نیز در جایگاه دیگر افراد ساختار قدرت هستند. همین ساختار سیاسی و خانواده در ایجاد ساختار مدیریت هستی یعنی تعیین موقعیت خدا نیز نقش دارد. مولوی بر اساس آگاهی‌هایی که از ساختارهای فوق داشت، عشق را مصور ساخته است.

در دنیای باستان، ساختار مفاهیم ذهنی و دینی درباره نظام هستی و قدرت میان موجودات و عناصر هستی متناظر با ساختار قدرت سیاسی بود، مثلاً همان‌گونه که شاه در ساختار سیاسی میان مردمان قدرتمندترین است، در ساختار قدرت میان حیوانات نیز شیر قرار دارد، در علم هیئت نیز خورشید از دیگر ستارگان بزرگ‌تر است و قوی‌تر. لذا شاه نقش خورشید و شیر را در میان انسان‌ها دارد و خورشید، شاه و شیر آسمان است و شیر نیز شاه جنگل. شاه در قلعه هرم قدرت بود و اشراف و دیگر رعایا در مراتب پایین‌تر با نظم و ترتیب دقیقی قرار داشتند. این نظم به همه امور هستی سرایت کرده بود، لذا هر چیزی از مظاهر هستی برای خود ساختاری شبیه ساختار قدرت داشت که در جدول زیر به ساختار برخی از این امور مهم که در تکوین ذهنیت مولوی و پردازش استعاره‌های عشق معتبر است اشاره می‌شود. در جدول (۱) مشاغل مهم سیاسی و برخی تناظرهای آن‌ها آمده است. دستگاه قدرت و حکمرانی افزون بر آنچه یاد شد به سازمان‌های دیگری چون قضا، مالیه، و نظایر این‌ها نیاز داشت، و ملزوماتی چون پایتخت، کاخ، آبدارچی، ساقی، اسب، مرکب، تیر و کمان شکار، شمشیر و جزاین‌ها را داشت که در این میان راندن مرکب سلطنت، بی‌کشتن، تهدید، استبداد، و گیرودار ممکن نبود.

جدول (۱) مشاغل مهم سیاسی و برخی تناظرهای آنها

| آفرینش | خدا | فرشتگان | پیامبران | عزرائیل | دیگر مخلوقات |
|----------|-----------------------|-----------------------|----------|---------------|--|
| کشورداری | شاه | وزیر | رسول | لشکر | رعیت (دیگر اقشار مردم مانند پيله‌وران و صنعتگران و صاحبان حرف که نقش تولیدی دارند) |
| خانواده | پدر | مادر | | پسران | فرزندان |
| فلکیات | خورشید | مشتري | | مريخ / کيوان | دیگر سیارات |
| حیوانات | شير (در کليله و دمنه) | گاو (در کليله و دمنه) | | حیوانات شکاری | دیگر حیوانات |
| بدن | سر | سینه و دل | | دست و بازو | جسم انسان |
| خانقاه | پير | خدمه خانقاه | | خدمه | درویشان، سالکان |
| مدرسه | رئيس مدرسه | معلم | | خلیفه معلم | دانش‌آموزان |

۳.۳.۱. عشق حیات بخش است

از استعاره‌های مأخوذ از ساختارهای سیاسی و خانواده است.

عشق از او آبتن است و این چهار از عشق او این جهان زین چار زاد و این چهار از عشق زاد (همان: ۱۳۷۶: ۳۱۰)

ای عشق که هستی به یقین معشوقم تو خالق مطلقى و من مخلوقم (همان: ۱۴۱۸)

زاده است مرا مادر عشق از اول صد رحمت و آفرین بر آن مادر باد (همان: ۱۳۸۰)

حیات بخش می‌تواند جان‌ستان نیز باشد. این ویژگی در نظام عالم مختص خداوند است که در قرآن کریم خود را زنده کننده و میراننده معرفی کرده است. مولوی برای بیان وصف حیات بخشی عشق از ساختارهای دینی، سیاسی، اجتماعی و سازمان‌های اداری زمان خود

متأثر بوده و عشق را از این منظر به خدا، خورشید، پدر، مادر و دایه تشبیه کرده است: خدا را از نظام دینی، شاه را از نظام سیاسی، خورشید را از نظام افلاک، و پدر و مادر و دایه را از نظام خانواده برگزیده است. در فرهنگ سیاسی ایرانیان و اغلب ملل آسیای غربی، تحت تأثیر اندیشه‌های اسطوره‌ای، شاه نقش خدایی دارد و از دیدگاه دینی نیز شاه سایه خدا و به نوعی خلیفه الله است. خورشید نیز در اساطیر خدا و شاه ستارگان است. این هر سه در سنت و فرهنگ، مفهوم واحدی دارند و اغلب به جای هم به کار می‌روند و یا استعاره از یکدیگرند. پدر نیز در نظام خانواده نقشی مشابه خدا و شاه ایفا می‌کند. او موجد و روزی‌رسان فرزندان است. البته مولوی برای بیان نقش حیات‌بخشی عشق آن را به مادر نیز تشبیه کرده تا خالقیت را به مادر و روزی‌رسانی را به پدر نسبت دهد و میان آن دو تقسیم کند.

۳.۳.۲. عشق زیبا است

یکی دیگر از استعاره‌هایی که از ساختار سیاسی اخذ شده بخشندگی عشق است:

بارگه عطا شود از کف عشق هر کفی کارگه وفا شود از تو جهان بی‌وفا
(همان: ۶۷)

در این استعاره، عشق پادشاهی است که دینار، درم و صله به اطرافیانش نثار می‌کند. در باور مردمان، شاهان مظهر زیبایی نیز بودند لذا مولوی می‌گوید:

برنشست آن شاه عشق و دام ظلمت بردرید همچو ماه هفت و هشت و آفتاب روز عید
(همان: ۳۰۹)

۳.۳.۳. عشق عامل تزکیه است

مادر عشق طفل عاشق را پیش سلطان بی‌امان نبرد
(همان: ۳۹۴)

مادر دلسوز فرزندش است و او را هیچ گاه به دست ناملايمات نمی سپارد و او را از خطرات و مهالك می رهاند. عشق نیز سالک را از مهالك می رهاند همان گونه که مادر فرزند را نزد سلطان کودک گش نمی برد.

۳. ۳. ۴. عشق عامل معرفت است

مولوی برای بیان نقش معرفت بخشی مستقیم به سراغ اصطلاحات مدرسه و خانقاه (سازمان های علم زمان خود) رفته است. او عشق را در قامت استاد، پیر و مدرسه دیده و معرفی کرده:

چون که کرخی کرخ او را شد حرس شد خلیفه عشق و ربانی نفس
(۱۳۸۲: ۲۰۶)

افزون بر این در بیت زیر از ساختار سیاسی و باورهای مردمی درباره شاه و خورشید نیز بهره گرفته و عشق را چون شاهی زیبا و آفتاب رخ معرفی کرده است که چون آفتاب روز عید و ماه کامل بر تاریکی و ظلمت جهل تاخته و تاریکی و نادانی را برانداخته است.

برنشست آن شاه عشق و دام ظلمت بردید همچو ماه هفت و هشت و آفتاب روز عید
(همان: ۳۰۹)

در بیت زیر از ساختار دینی بهره جسته و عشق را چون خدایی دیده که در نیم شبان ظلم و جهل پیامبرش را فرستاده تا چون مهتاب روشنی بخش و هادی شود:

این نیم شبان کیست چو مهتاب رسیده پیغامبر عشق است ز محراب رسیده
(همان: ۸۷۱)

در بیت زیر نیز عشق خدایی وحی کننده است:

قرب خلق و رزق بر جمله است عام قرب وحی عشق دارند این کرام
(۱۳۸۲: ۳۴۵)

۴. نتیجه

مولوی متناسب با بافتی که در آن درباره عشق سخن می‌گوید برای عشق کارکردهای بسیاری برمی‌شمارد که از این قرارند: آموختنی، ارتقادهنده، ازلی و ابدی، اصل همه چیز، بخشنده، بزرگ و فراوان، پاک، پالاینده، پر نعمت و ثروت، رهاننده، جذاب، چیره، حامل، حیات‌بخش، روشنایی‌بخش، رویدنی، رهبر و یاریگر، زیبا، سرکش، شجاع، شورمند، گران‌بها، لذیذ، مقدس، نابودگر، و والا. همه این کارکردهای خرد قابل تجمیع در چهار کارکرد زیر است:

(۱) عشق حیات‌بخش است.

(۲) عشق زیبا است.

(۳) عشق عامل تزکیه است.

(۴) عشق عامل معرفت است.

اهمّ «مشبه‌به» یا «مستعارمنه»‌هایی که مولوی برای وصف کارکردهای فوق‌برگزیده عبارت‌اند از: آتش (و متعلقاتش)، آفتاب (و متعلقاتش)، آب (و مترادفاتش) آموزگار، رهبر، پدر و مادر، پیامبر، حصار، خدا، درخت، درس، روز، زرگر، شاه، شراب، شمع، شیر، طاووس، طیب، عسل، عنقا، عیسی، کلیدساز، کوثر، گرمابه، گنج، لانه همای، لذت‌بی‌کرانه، ماه، مدرسه، مغناطیس، نردبان، نور، هدیه، همای، یوسف.

داده‌های مربوط به حوزه‌های مبدأ را می‌توان در ذیل سه نام‌نگاشت تدوین کرد: «عشق معشوق است»، «عشق شاه است» و «عشق خداست». این حوزه‌ها برای وصف مفاهیم معشوق و شاه و خدا نیز به کاررفته‌اند، بنابراین سه نام‌نگاشت «عشق معشوق است»، «عشق شاه است» و «عشق خداست» سه کلان‌استعاره عشق در اندیشه مولوی را نشان می‌دهند. این سه استعاره در ادبیات عرفانی و حتی غیرعرفانی معنای واحدی یافته و به جای هم استفاده شده‌اند و مترادف تلقی می‌شوند. مولوی این حوزه‌ها را از تجربه زیسته خود و از گنجینه فرهنگ رایج در محیط زندگی و دانش و آموخته‌هایش برگرفته است. این منابع را می‌توان در سه دسته گنجانند: (۱) دانش دینی و آموزه‌های عرفانی؛ (۲) اندیشه‌های اساطیری ایرانی و یونانی؛ (۳) ساختارهای اجتماعی و نظام‌های اعتقادی و دینی.

نخستین و مهم‌ترین منبع اندیشگانی مولوی در پردازش استعاره‌های عشق، دانش دینی و عرفانی اوست. وی بر اساس آیات قرآن کریم مایه حیات را آب می‌داند و از ذخیره عرفانی خود نیز به حدیث «كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِياً فَاحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أَعْرِفَ» متوسل می‌شود و از همین حدیث، و حدیث «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ» برای وصف زیبایی عشق بهره می‌برد. مولوی نقش عشق در تزکیه روح به وسیله نابود کردن اوصاف بشری را با تشبیه آن به آتش بیان کرده که متأثر از سخنان عرفاست و عرفا نیز این وصف را از «نارالله الموقدة التي تطلع على الأفئدة» گرفته‌اند.

مولوی متأثر از آیات قرآنی «فَتَلَقَّى آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ» (بقره/۲) و «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (بقره/۳۱) عشق را درس، و خداوند را معلم درس عشق می‌داند و بدین گونه عشق را عامل معرفت معرفی می‌کند.

دومین منبع اندیشگانی مولوی، اساطیر و فلسفه کهن ایرانی و یونانی است که نشان از آشنایی مولوی با تفکرات ایرانیان و یونانیان باستان دارد. در اساطیر یونان عشق خداست و پدر برخی خدایان دیگر است. افلاطون عشق را بهترین و زیباترین خدایان و آفریننده همه زیبایی‌ها می‌داند. در نظر ایرانیان باستان عشق ریشه در گرایش نفس به سوی روشنایی بی‌پایان دارد و در نهایت با دوری از پندار، گفتار و کردار بد، موجب تزکیه انسان و ارتقای وی به سوی حقیقت و نیل به معرفت می‌شود. افلاطون نیز متأثر از این اندیشه ایرانی معتقد است: عشق موجب ارتقای روح و بازگشت آن به سوی حقیقت مطلق می‌گردد.

سومین منبع اندیشگانی مولوی، ساختارهای سیاسی و اجتماعی مانند نظام حکمرانی، نظام خانواده، و نظام خانقاهی و مدرسه‌ای، یا مراد و مریدی است. دین ایرانیان تک‌خدایی، حکومتشان پادشاهی، و نظام خانواده‌شان نیز پدرسالاری بود. مولوی از این ساختارها برای ترسیم چهره عشق بهره برده و کارکردهای حیات‌بخشی و زیبایی عشق را با تشبیه آن به خدا، شاه و پدر بیان کرده است. کارکردهای رهاندگی و تزکیه‌کنندگی را با تشبیه عشق به مادر، و نقش معرفت‌بخشی را با استفاده از اصطلاحات مدرسه و خانقاه و تشبیه آن به استاد و پیر نشان داده است.

در پایان باید گفت که استعاره‌های مفهومی عشق از فرهنگ اسلامی، فرهنگ ایران باستان و فرهنگ یونانی اخذ شده‌اند و روایت‌های آفرینش‌مزدایی، یونانی و اسلامی

اصلی‌ترین الگوها در پردازش سیمای عشق هستند. در نتیجه عشق علت فاعلی آفرینش و آفرینش برای معرفت حقیقت است؛ یعنی معرفت علت غایی یا هدف آفرینش است.

تعارض منافع

تعارض منافع ندارم.

سپاسگزاری

نخست سپاس از جهاندار هر دو جهان، سپس از پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

ORCID

Alirezâ Sha'bânlu



<https://orcid.org/0000-0002-2049-8005>

منابع

- آبراهاموف، بنیامین. (۱۳۸۸). *عشق الهی در عرفان اسلامی: تعالیم غزالی و دباغ*. ترجمه حمیرا ارسنجانی. تهران: نگاه معاصر.
- آشوری، داریوش. (۱۳۵۷). *تعریفها و مفهومی فرهنگ*. تهران: مرکز اسناد فرهنگی آسیا.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله. (۱۳۸۸). «رساله عشق» در *الفوائد الدریه: ترجمه سر القدر والحکمه العرشیه* ... ترجمه سیدضیاءالدین درّی، گردآورنده سید محمود طاهری. قم: آیت اشراق.
- ارسطو. (۱۳۷۸). *اخلاق نیکوماخس*. مترجم محمدحسن لطفی. تهران: طرح نو.
- اسپرهم، داوود و تصدیقی، سمیه. (۱۳۹۷). «استعاره شناختی عشق در مثنوی مولانا». *متن پژوهی ادبی*، س ۲۲ (۷۶): ۸۷ - ۱۱۴.
- اسلامی، آزاده، قافله‌باشی، سیداسماعیل و فیاض، مهدی. (۱۳۹۸). «تحلیل تطبیقی تصاویر بلاغی عشق، غم و مرگ در اشعار سهراب سپهری و مولوی». *ادبیات پارسی معاصر*، س ۹ ش ۲ (پاییز و زمستان): ۳۱ - ۵۱.
- افلاطون. (۱۳۹۲). *چهار رساله: منون، فدروس، ته تنوس، هیپاس بزرگ*. ترجمه محمود صناعی. تهران: هرمس.
- _____. (۱۳۹۳). *پنج رساله: شجاعت، دوستی، ایوان، پروتاغوراس و مهمانی*. ترجمه محمود صناعی. تهران: هرمس.

- امامی، نصرالله و عبدی مکوند، اسماعیل. (۱۳۸۹). «آتش عشق از دیدگاه مولانا». پژوهشنامه زبان و ادبیات فارسی (پژوهشنامه ادبیات تعلیمی)، س ۲ (۵): ۱-۱۴.
- اوستا: کهن‌ترین سرودها و متن‌های ایرانی. (۱۳۸۴). گزارش و پژوهش از جلیل دوستخواه. تهران: مروارید.
- بارسلونا، آنتونیو. (۱۳۹۰). استعاره و مجاز با رویکرد شناختی. مترجم فرزانه سجودی و همکاران. تهران: نقش جهان.
- بیانی، علیقلی. (۱۳۷۰). منطق عشق عرفانی. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- بیردزلی، مانروسی و هاسپرس، جان. (۱۳۹۸). تاریخ و مسائل زیباشناسی. ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی. تهران: هرمس.
- بندهشن. (۱۳۸۰). گردآورنده فرنیخ دادگی، گزارنده مهرداد بهار. تهران: توس.
- پانوسی، استفان. (۱۳۸۱). تأثیر فرهنگ و جهان‌بینی ایرانی بر افلاطون. تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- تاتارکیویچ، ولادیسلاف. (۱۳۹۲). تاریخ زیباشناسی. مترجم سیدجواد میرفندرسکی. تهران: علم.
- جلیلی مقدم، مجتبی. (۱۳۹۱). «تأثیرپذیری شیخ اشراق از حکمت خسروانی». آیین حکمت، س ۳ (۱۱): ۴۱-۶۸.
- حق‌پرست، لیلا. (۱۳۹۴). «اسطوره‌شناسی ساختاری، طرحی کارآمد برای تبیین اسطوره‌های هند و ایرانی». تحلیل نمونه: داستان جمشید». پژوهشنامه ادب حماسی. س ۱۱ ش ۱۹ (بهار و تابستان): ۱۵۹-۱۷۷.
- خراسانی، شرف‌الدین. (۱۳۷۰). «ابن عربی». دایره‌المعارف بزرگ اسلامی. تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- راسخ مهند، محمد. (۱۳۹۳). درآمدی بر زبان‌شناسی شناختی: نظریه‌ها و مفاهیم. تهران: سمت.
- روزبهان بقلی، روزبهان‌بن ابی‌نصر. (۱۳۶۶). ... عبهر العاشقین. به اهتمام هنری کرین و محمد معین. تهران: منوچهری.
- زرقانی، سیدمهدی و آیداد، مریم. (۱۳۹۳). «تطور استعاره عشق از سنایی تا مولانا». ادبیات عرفانی، ش ۱۱: ۴۳-۸۰.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۷). تاریخ مردم ایران: جلد اول ایران قبل از اسلام. تهران: امیرکبیر.
- ستاری، جلال. (۱۳۸۲). عشق صوفیانه. تهران: نشر مرکز.

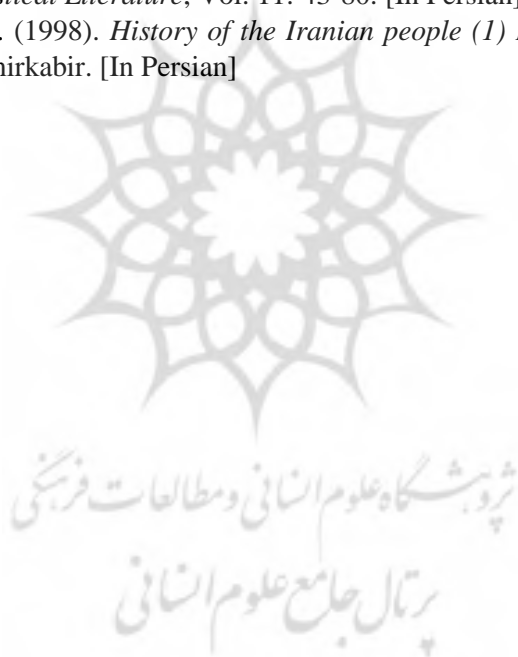
- سعید، ادوارد. (۱۳۸۲). *فرهنگ و امپریالیسم: بررسی فرهنگی سیاست امپراطوری*. ترجمه اکبر افسری. تهران: توس.
- سنایی، مجدودبن آدم. (۱۳۲۹). *حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه*. جمع و تصحیح محمدتقی مدرس رضوی. تهران: چاپخانه سپهر.
- _____. (۱۳۸۸). *دیوان حکیم ابوالمجد مجدودبن آدم سنائی غزنوی*. به سعی و اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، تهران: سنایی.
- سهروردی، یحیی بن حبش. (۱۳۷۳). *مجموعه مصنفات شیخ اشراق*. مقدمه و تصحیح هنری کرین و سیدحسین نصر. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- عطار، محمدبن ابراهیم. (۱۳۸۶). *اسرارنامه*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
- عین‌القضات، عبدالله بن محمد. (۱۳۹۲). *تمهیدات*. تصحیح، تحشیه و تعلیق عقیف عسیران. تهران: منوچهری.
- غزالی، احمد. (۱۳۵۹). *سوانح*. بر اساس تصحیح هلموت ریتر، به اهتمام نصرالله پورجوادی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- لاکوف، جورج و جانسون، مارک. (۱۳۹۵). *استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم*. برگردان هاجر آقاابراهیمی، تهران: علم.
- کوچش، زولتان. (۱۳۹۳). *مقدمه‌ای کاربردی بر استعاره*. مترجم شیرین پوراابراهیم. تهران: سمت
- مدی، ارژنگ. (۱۳۷۱). *عشق در ادب فارسی: از آغاز تا قرن ششم*. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه).
- مولوی، جلال‌الدین محمدبن محمد. (۱۳۸۲). *مثنوی معنوی (از روی نسخه ۶۷۷ ق.)*. به اهتمام توفیق سبحانی. تهران: روزنه.
- _____. (۱۳۹۳). *فیه ما فیه*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات بهمن نزهت. تهران: سخن.
- میبدی، احمدبن محمد. (۱۳۵۷). *کشف‌الاسرار و عده‌الابرار*: معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری. به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت. تهران: امیرکبیر.

Reference

- Abramov, B. (2009). *Divine Love in Islamic Mysticism: The Teachings of al-Ghazali and al-Dabbagh*. Translator Homeira Arsanjani. Tehran, Negah-e mo'aser. [In Persian]

- Aristotles. (1999). *Nicomachean Ethics*. Translator MohammadHassan Lotfi. Tehran: Tarh-e- now. [In Persian]
- Ashuri, D. (1978). *Definitions and Concept of Culture*. Tehran: Asia Cultural Documentation Center. [In Persian]
- Attâr, M. (2007). *Asrarnameh*. Edited by MohammadReza Shafiei Kadkani. Tehran: Sokhan. [In Persian]
- Avestâ. (2005). By Jalil Dostkhâh. Tehran: Morvarid. [In Persian]
- Beardsley, Monroe C. (2019). *Aesthetics: problems in the philosophy of criticism*. Translator MohammadSaeed Hanâei Kashani. Tehran: Hermes. [In Persian]
- Baqli Shirazi, Roozbehân. (1987). *Abhar Al-Asheghin*. By Henry Corbin and Mohammad Mo'in. Tehran: Manouchehri. [In Persian]
- Barcelona, Antonio. (2011). *Metaphor and Metonymy at the Crossroads: A Cognitive Perspective*. Translator Farzân Sojudi et al., Tehran: Naqsh-e-jahân. [In Persian]
- Bayani, Aliqoli. (1991). *The Logic of Mystical Love* (3rd ed.). Tehran: Enteshar Co. [In Persian]
- Bondaheshn*. (2001). Compiler Dadagi, By Mehrdad Bahar. Tehran: Tus. [In Persian]
- Eslami, A. et al. (2019). "Comparative analysis of rhetorical images of love, sorrow and death in the poems of Sohrab Sepehri and Rumi". *Contemporary Persian literature*, 9 (2), 31-51. [In Persian]
- Emami, N. Abdi Makvand, I. (2010). "The fire of love from Rumi's point of view". *Persian Language and Literature*, No. 5, pp. 1-14. [In Persian]
- Ibn-Sina, H. (2009). *Essay on Love*. Translated by Seyyed Zia'-ud-Din Dorri. in *Collection of Essays of Sheikh Al-Ra'is Ibn Sina*. Compiled by Seyyed Mahmoud Taheri. Qom: Ayat-e- Ishraq. [In Persian]
- Jalili Moghaddam, M. (2012). "Sheikh Ishraq's Influence on Khosravani's Wisdom", *Aein Hekmât*, 3(11), 41-68. [In Persian]
- Haghparsat, L. (2015). "Structural mythology, an efficient plan to explain Indo-Iranian myths. Sample Analysis: The Story of Jamshid", *Epic Literature*, 19,159-177. [In Persian]
- Khorasani, Sh. (1370). "Ibn-e Arabi". *The great Islamic encyclopaedia*. Tehran: The great Islamic Encyclopaedia . [In Persian]
- Mowlavi, J. (2003). *Masnavi Manavi*. By Towwfiq Sobhâni. Tehran: Rozaneh. [In Persian]
- (2014). *Fih-e- mâ fih*. Edited by Bahman Nozhat. Tehran: Sokhan. [In Persian]

- Plato. (2013). *Four treatises: Menon, Fedrus, Te Tetus, Hippias the Great*. Translator Mahmoud Sanaei. Tehran: Hermes. [In Persian]
- (2014). *Five treatises: Courage, Friendship, Aeon, Protagoras and the Party*. Translator Mahmoud Sanaei. Tehran: Hermes. [In Persian]
- Panusi, Stephan. (2002). *The Impact of Iranian Culture and Worldview on Plato*. Tehran: Iranian Institute of Philosophy. [In Persian]
- Rasekh Mahnad, M. (2014). *An Introduction to Cognitive Linguistics*. Tehran: Samt. [In Persian]
- Sparham, D. and Tasdighi, T. (2018). "Cognitive metaphor of love in Rumi's Masnavi". *Literary textual research*, Vol 22 (76): 87-114. [In Persian]
- Tatarkevicz, W. (2013). *History of Aesthetics*. Volume 1. Translator Javad Mirfenderski. Tehran: Elm. [In Persian]
- Zarghani, S.M. and Ayâd, M. (2014). "The Metaphor of Love from Sana'ei to Rumi", *Mystical Literature*, Vol. 11: 43-80. [In Persian]
- Zarrinkoob, A. (1998). *History of the Iranian people (1) Iran before Islam*. Tehran: Amirkabir. [In Persian]



استناد به این مقاله: شعبانلو، علی‌رضا. (۱۴۰۲). بنیاد فرهنگی استعاره‌های عشق در آثار مولوی. پژوهش‌نامه زبان ادبی، ۱

(۱)، ۵۷-۸۴. doi: 10.22054/JRLL.2022.66666.1014



Literary Language Research Journalis licensed under a Creative Commons Attribution-Noncommercial 4.0 International License.